ملاحظات: این ایرانیها چه آدمهای غریبی هستند

هر قومی و بلکه هر شخصی در موقع صحبت یک عبارتی را زیاد به بجا و بیجا استعمال میکند که بقول فرنگیها«تعبیر محبوب»شخص و بقول خودمان«تکیهء کلام»متکلّم‏ است.این تکیهء کلام بحسب عادت است و در اشخاص‏ مختلف است و لا بدّ هرکس در اشخاص معاشر خود این‏ نوع عبارت را ملاحظه نموده و طرف توجّه خود قرار داده است.در ملّتها و اقوام مختلف هم«تکیهء کلام»های مختلف موجود است.بعضی عبارت از عوارض عمومی زبان آنها است و بعضی دیگر در طبقات مختلفهء ملّت متفاوت‏ است.مثلا در زبان فرانسه متّصل«آیا چنین نیست»و«بالأخره»و «د د»و در انگلیسی«خوب»و«ها بلی»و«ها می‏بینم»و در آلمانی‏ «خلاصه»و«ها همچون!»و در عربی«و اللّه»پرمکرّر میشود.لکن‏ مقصود ما در اینجا این نوع«تکیهء کلام»های لفظی صرف نیستند بلکه‏ بعضی چیزهائی است که باخلاق روحی ملّت نیز بی‏علاقه نیست و از این‏ عبارات در زبانهای مختلف بقدری مثال زیاد هست که ما از شرح آن‏ میگذریم و نمونه‏ای از آنرا در زبان خودمان نشان میدهیم.

مثلا پیش از ظهور مشروطیّت در ایران تکیهء کلام عامّه لفظ«مسلمان» و ترکیبات آن بود.در سر هر مطلبی میگفتند«مسلمان انصاف بده آیا اینطور نیست»«مسلمان آخر رحم هم خوب چیزی است»«یک مسلمانی‏ پیدا شود بگوید بابا چرا همچو میکنی»«بابا آخر مال مسلمان است چرا تلف میکنید»«خدا نصیب هیچ مسلمانی نکند»و هکذا.حکمت همهء این عبارات آن بود که مردم عقل و علم و رحم و انصاف و مروّت‏ و نیکی بهمدیگر را از خواصّ مسلمین میدانستند و همچنین فقط مال‏ و جان و عرض و آبروی مسلمان بود که مراعاتش لازم بود.بعد از ظهور مشروطیّت صحبت تمدّن اروپا و علم و فضل و کمال و عقل و اخلاق فرنگی‏ خیلی رایج شد و دیگر همه در اظهار اطّلاع از فرنگ و مخصوصا نکته‏ سنجی و خرده‏گیری از ایران و نقّادی معایب ایرانیان بلبل شدند.در این‏ دوره علاوه بر یک مشت بلکه یک خروار عبارات«تکیهء کلام»های عجیب‏ دیگر از قبیل«روح این مسئله»و«روح اجتماعات»«فلسفهء این کار»و غیره یک تکیهء کلام عجیب تازه‏ای هم بی‏اندازه در میان جوانان فرنگی مآب و بدتر از آنها در میان قباراسته‏های پرمدّعا و خودپسند منتشر و عادی شد و آن این است:«این ایرانیها چه مردمانی غریبی هستند» «امان از دست این ایرانیها»«این عادت ایرانی است»«ما ایرانیها چیز عجیبی هستیم»......الخ!.و همهء این عبارات لایعدّ و لایحصی که با لفظ ایرانی شروع یا تمام میشود و بجا و بیجا متصّل در هر موقع تکرار میشود غالبا بدون هیچ جهت و هیچ ربطی بایرانی بودن مطلب درست در موقع متعارفی که سابقا عبارات«مردم چه خصلت عجیبی دارند»«بعضیها عجب طبیعتی دارند.....»و غیره گفته میشد استعمال میشود مثلا میگویند «این ایرانیها چیز غریبی هستند هر قدر مال پیدا میکنند طمعشان باز زیادتر میشود»که بجای عبارت«انسان هرچه مال بیاندوزد باز هل من مزید گوید»است که سابقا در این مواقع میگفتند.دیگر گوید«ایرانی‏ چیز غریبی است در پیری هم میل زندگی دارد».دیگری که تازه با یک‏ ایرانی سر یک مطلبی حرفشان شده با سینهء تنگ نفس‏زنان میرسد و میگوید«امان از دست ایرانی!فلانی میگوید که من خطّم از تو بهتر است».مقصود آنست که این کلمه را همه‏جا و با مناسبت یا بیجا تکیهء کلام قرار داده‏اند و این دلیل آنست که مردم ایران خودشان همهء اخلاق‏ رذیله را از خواصّ فطری ایرانی میدانند نه عارضی و ممکن الاصلاح. مبالغه در این نوع بدبینی مانند خوش‏بینی مفرظ بعضی وطن‏پرستان غلطی‏ (که وطن‏پرستی را داخل علوم و حقایق مثبته هم میخواهند بکنند و عمدا سعی دارند که مثلا تاریخ ایران را با سفسطه به بیست هزار سال پیش ببرند) یکی از امراض ملّی است.

باین مناسبت بخاطرم میرسد که شاید این نوع خیال دربارهء ایرانیها بیک نکتهء عمومی دیگری از خصائل بشری ارتباط داشته باشد که بدون‏ ارادهء متکلّم مظهر این نوع آثار میشود.آن خاصیّت عمومی این است‏ که انسان عادة از آن جماعت یا طایفه یا قوم یا ملّت یا مذهب یا فرقهء سیاسی که بدش میآید افعال و اغمال ناملایم صادره از یکی از افراد آن‏ جمع را فورا بهمهء آنها تعمیم کرده و صحبت را عمومی میکند و آن حرکت‏ ناصحیح را از خواصّ دائمی آن طایفه میشمارد.مثلا در روسیّه یک‏ روسی پراواسلاونی(فرقهء ناجیه)وقتی با یک روسی مسیحی متشرّع دیگر دعوا دارد و نزاعش میشود هی بشخص او بد میگوید و خصایل بد و رذایل گوناگون باو نسبت میدهد بدون آنکه خاطرش بیاید که مخاطبش‏ روسی و مسیحی و اهل مسکو یا کیف است ولی تا نظیر همان معامله‏ و منازعه را با یک یهودی داشته باشد شخص او را فراموش کرده و دائما بیهودیها فحش میدهد که بلی یهودیها اینطورند،ناحق میگویند،تعدّی‏ میکنند.....الخ.در عثمانی سابقا«خرستیان»(مسیحی)و«فارماسون» (فراماسون)را و بعد از تسلّط ترکان جوان یونانی و ایرانی را بهمین‏ نظر می‏بینند و با آنها اینطور معامله میکنند و تا با یک ایرانی(عجم)مثلا حرفی بشود فورا اگر طرف از عوام باشد هزار فحش و تنقید بایرانی‏ و ایرانی‏نژاد داده ذاتی و فطری بودن تمام صفات بد را در آن نژاد بآنها نسبت میدهد و اگر از اهل سواد«ادبا»!باشد فورا یک کتابی در قدح‏ شاه اسمعیل و زردشت و گشتاسپ و مدح افراسیاب و ارجاسپ تألیف میکند. در آمریکا مردم سفیدپوست در مقام طرف شدن با همدیگر با شخص‏ مدّعی طرف میشوند و هرچه قال‏وقیل دارند با خود او میکنند ولی‏ تا طرف یک سیاه‏پوست شد دعوا منتقل میشود بمسئلهء جنسی و نژادی‏ و ادّعا برمیگردد باینکه تمام کاکا سیاهها همان خوی ناملایم را که طرف بحقّ‏ یا ناحقّ فعلا از آن شاکی است دارا هستند.در ایران شاید این فقره‏ از همه جا بیشتر شدّت دارد و حقّانیّت هر مطلب عقلی و دنیائی را با نسبت فساد عقیدهء دینی یا سیاسی بطرف ابطال میخواهند بکنند و تا با یک‏ نفر شخص غیرمتعارفی و خارج از طریقهء راسته حسینی آباء و اجدادی‏ یعنی غیر از اشخاص مسلمان اثناعشری بالاسری مقلّد مجتهدین اعلم اصولی‏ عصر و مرید آخوند معروف شهر(که میزان کفر و ایمان بمظنّهء وقت دست‏ او است)و شاه‏پرست و قباراسته و خلاصه با غیر آنها که پالا نشان راست‏ است طرف شوند فورا طعن و تنقید همه بعبارت«بر پدر هرچه....» شروع میشود مثلا اگر در بازار پانصد نفر مسلمان مؤمن ریش‏قرمز با عمّامهء شیر و شکری ورشکست شوند،طلب مردم را ندهند،زورگوئی کنند، مال قلب بفروشند،ناحقّ بگویند گفته میشود«فلانی بد درآمد»«بی‏اعتبار است»«مزوّر است»و غیره.لکن تا یک کاسب فرنگی مآب و باصطلاح‏ طهران«فکلی»،یک ملاّک مشروطه‏خواه،یک میرزای جمهوری‏ طلب،یک پیشه‏ور ارمنی،یک تاجر بابی مثل هر انسان دیگر حرکت‏ خلافی بکند داد طرف بلند میشود که این جماعت اصلا متقلبند،تماما مال‏ مردم خورند،همه‏شان این مذهب و مسلک را محض فواید دنیوی پیش‏ گرفته‏اند و مثال و دلیل همهء این مدّعیات شخص طرف است که حقیقة هم مقصّر است ولی تقصیر او ناشی از رنگ پوست یا نژاد یا مذهب دینی‏ یا مسلک سیاسی یا خیالات فلسفی او نیست بلکه او هم مثل اغلب حاجی‏ محمّدها و مشهدی حسن و کربلائی جعفر و شیخ محمّد تقی و میرزا غلامرضا خان‏ها متقلّب و مزوّر بوده است.

ممکن است بهمین جهت ایرانیان نکته‏گیر هم‏چون با یک فرنگی طرف‏ میشوند و بدی می‏بینند میگویند«این آدم نادرستی است»«تربیت خوب‏ ندارد»ولی تا عین همان معامله را از یک هموطن خود دیدند فورا شروع بفلسفهء تنقید مملکت و بیان فساد روح ملّت کرده داد نطق را میدهند.

ولی گذشته از اینها اینرا نیز باید گفت که این نکته فقط در بعضی‏ اخلاق عمومی بشری صحیح است که در فرنگی و ایرانی بطور تساوی‏ پیش میآید ورنه خیلی عادات و آداب و اخلاق ناصحیح دیگر هم هست‏ که در ایران عادة بیشتر و در فرنگ نسبة کمتر است.

فواید مهارت در یک فن

ترّقی و تنزّل ملل اسباب و علل متعدّد دارد و غالبا شخص‏ بخطا میرود اگر سعی کند که برای این نوع امور یک علة العلل یا منشأ یگانه‏ای کشف کند ولی البته‏ از این اسباب بعضی مهمّ‏تر است و بعضی در درجهء دوّم و سوّم واقع میشود.همچنین این علل اساسی بجلی و خفی منقسم میشود.اسباب آشکار آن علّتهائی هستند که همهء متتبّعین و منقّدین‏ بدان پی میبرند و بآسانی میتوان دریافت و اسباب خفیّه آن علل عمده‏ای‏ هستند که غالبا از نظر سیاسیّون ردّ میشود و باین جهت زحمات آن‏ جمع در هر نوع اصلاحات با ملاحظهء همهء اطراف کار و انواع تبدیلات‏ و تصحیحات و زیرورو کردن و هزار بار حکّ‏واصلاح باز بجائی منتهی‏ نمیشود مادامیکه معمار آن بنا سرّ صنعت را که استادان کار می‏بینند در نیابد و باصطلاح لمّ کار و فوت کاسه‏گری را بدست نیاورد.

بدون تمهید مقدّمهء دراز بگذریم باصل مقصود و آن این است که علاوه‏ بر علل اساسی و بزرگ نظر زن در عقب ماندن مملکت ما که واضح و روشن‏ است مانند بی‏علمی عامّه و نبودن راه صحیح و انتشار امراض فتّاک‏ و بندگی و اسیری دهاتی و معیوبی فوق العادهء آلت معرفت یعنی الف‏بای‏ عربی و نبودن تربیت زنان و زندانی بودن آنان که همه کس(ما شاء اللّه!) در این زمان ملتفت شده بعضی علل خفیّهء بسیار مهم نیز موجود است‏ که اهمیّت آنها کمتر از علل سابق الذّکر نیست و بلکه گذشته از عدم‏ انتشار علم و تربیت از خیلی از اسباب دیگر مهمّتر و بر آنها مقدّم است. در این باب ما عجالة دو فقره ذکر میکنیم که بعقیدهء ما از اعظم دلایل‏ ثستی و خواری ما میباشد.یکی غفلت عامّه از ورزش بدنی بانواع‏ گوناگون آن است که صدها قسم از آن در فرنگ بهزاران وسایل از طفولیّت تا پیری رایج است و مایهء اساسی و اصل قوّت اجتماعی این ملّتها است و باید بلا شکّ این سنّت واجب یعنی ورزش و بقول فرنگیها «اسپورت»را در ایران نیز بترتیب اروپائی بی‏اندازه ترویج کرد.علّت‏ خفی دوّم که بنظر ما خیلی عمده است و مقصود اصلی از این سطور آن‏ است نداشتن اشخاص ماهر در هر فنّ و اهل اختصاص است که تمام اوقات‏ خود را بیک رشته از علوم یا صنایع داده و حتّی بیک شعبهء کوچک از آن رشته تمام عمر را صرف کنند تا سرمایهء اساسی علم در ملّت خزینه‏ و ذخیره‏ای داشته باشد و این اشخاص ستون و بنیان معرفت فنون مختلفه‏ در مملکت باشند ورنه اطّلاعات عمومی از هر چیز داشتن و همه دان‏1 بودن فقط بدرد مدّعیان جاهل و خودستائی آنها میخورد که آدم در مجالس و در هیچ صحبتی از دیگران عقب نماند ولی تمام مملکت یک نحودان‏ کامل،یک لغوی صحیح،یک منجّم ماهر،یک مورّخ دست.یک‏ ماشین‏ساز حسابی نخواهد داشت در صورتیکه هزار نفر جامع المعقول‏ و المنقول در اظهار فضل بهمدیگر سبقت میجویند خصوصا در استعمال‏ اصطلاحات سیاسی و علم حقوق.در هر ولایتی صد نفر«سیاسی‏دان» دارای عنوانات جدیدهء«افتخار ایران و نجات‏دهندهء وطن»نشسته و یک‏ طبیب کامل دارای اسباب و آلات کافی نخواهد بود که مرض مستولی در خراسان را تشخیص بدهد یا تحقیق کند و«مرض امساله»اش ننامد و یک بیطاری که از قتل عامّ گاوها جلوگیری بتواند کرد. (1) Encyclope?de

مناظرهء شب و روز

در میان مخترعات شعرای قدیم فارسی زبان از جملهء انواع گوناگون‏ شعر یک هم‏مناظره بود.مناظره بسیار خوشمزه و دلکش است و مقصود از آن این بوده که شاعر میان دو چیز مانند دو نفر انسان مجادله و مباحثه‏ در باب تفاخر و اذعای فضیلت بر همدیگر در اولویّت هرکدام و ادّعای‏ حقّانیّت آنها با نظم دلکش میسرائید.در این باب صنایع شعری زیاد بخرج‏ رفته و موضوعهای مختلف پیدا نشده:آفتاب و ماه،زمین و آسمان،سرما و گرما،تیر و کمان،قلم و شمشیر،بهار و خزان،عقل و عشق.....

الخ موضوع و مطرح مناظره قرار داده شده.این مناظرات تنها در میان‏ دو چیز متنوّع که هر دو فضایل مخصوصه‏ای داشته باشند مثل آفتاب و ماه‏ نبود بلکه دامنهء استدلال سوفسطائی و خیال شاعرانه بجائی رسیده بود که‏ حتی در میان اشتیائی که اصلا نقیض همدیگر بود و ترجیح یکی بر دیگری‏ ضرب المثل بود نیز مناظره ترتیب داده شده مثل شب و روز که یکی نور محض و دیگری ظلمت صرف است چنانکه خیال تیز اسدی طوسی مناظرهء قشنگی در میان این دو چیز که مظهر وجود و عدم میباشند ساخته است.

اگر این نوع مناظره‏ها منظوم و محض صنعت شعری و برای تفریح‏ ذوق ادبی باشد زیانی ندارد ولی اگر حقیقة و بنثر عاری از پیرایهء خیالی‏ و بدیعی کسی بخواهد در ترجیح شب و روز بهمدیگر بحث و مطلب بدیهی را نظری کند مورد مسخره و مضحکه واقع شده و بر عقل او مردم میخندند.

لکن در این زمان در ایران اغلب دیده میشود که مباحثه و مجادلهء جدّی در ترجیح علوم و آداب و عادات و شئون اروپائی و ایرانی جاری‏ میشود یکی میگوید بلی فرنگها در طبّ خوب ترقّی کرده‏اند امّا در علم‏ نحو بپایهء علمای ما نمیرسند دیگری گوید فرنگی معدن‏شناسی را بلد است‏ امّا در بنّائی استاد جعفر چیز دیگر است.روسها توپ زیاد دارند ولی مثل شاهسون و قشقائی محال است نشانه بزنند.از همه گذشته شعر که مخصوص خودمان است و فرنگی شعر درستی ندارد.برای آنکه بیک‏ کلمه بهمهء این افسانها(که حتّی تربیت‏شده‏های درجهء اوّل ما هم باز اقّلا در یک قسمتی این‏گونه ادّعاهای بیمعنی هستند و هر قدر هم معتقد تمدّن فرنگ بشوند عاقبت جاثی میلنگند)جواب بدهیم باید بگوئیم‏ که ما ایرانیها یعنی بطور هیئت اجتماعیّه مادّة و معنی،در علم و ادب،در صنعت و ذوق،در موسیقی و شعر،در عادات و آداب،در زندگی و مردگی،در جسم و روح،در اداره و سیاست،در پشت‏کار و کار کردن‏ از ملل متمدّن فرنگ صد هزار فرسنگ عقب مانده‏ایم و باید ملیّت خودمان را یعنی نژاد و زبان و تاریخ خودمان را نگاهداشته پشت سر فرنگها بدویم‏ و ترقیّات و تمدّن آنها را بدون چون‏وچرا و بدون اجتهادات بیمعنی اخذ بکنیم و بلاشرط تسلیم تمدّن مغرب بشویم نه در الف‏بای عربی سختگیری‏ کنیم و علاقهء مخصوصی بدان اظهار کرده جزو لوازم ملیّتش قرار دهیم‏ و نه در باب تربیت زنان نق‏ونقی کنیم.